
کاخ سفید، کنگره و استراتژی نظامی

حسین دهشیار*

دیباچه

در هزاره جدید، امریکا درگیر عملیات مستقیم نظامی در عراق، افغانستان و به طور غیرمستقیم در پاکستان گردیده است. در تمامی این جغرافیاها، امریکا درگیر جنگ‌های غیرمتقارن شده است، چرا که دشمن در برابر گروه‌هایی هستند که تروریسم را با توجه به واقعیات محیط عملیاتی به عنوان شیوه مبارزاتی برای خود انتخاب کرده‌اند. نوع جنگ‌هایی که امریکا درگیر آن شده است بسیار متفاوت با نبردهایی است که در نیمه دوم قرن بیستم این کشور با آن رویارو بود. نوع نبردها و شکل دشمن عوض شده است اما آنچه پرواضح است این واقعیت می‌باشد که استراتژی نظامی امریکا که برخاسته از واقعیات جنگ سرد بود کم‌ترین تناسبی را در محیط عملیاتی عراق،

* دکتر حسین دهشیار، استادیار دانشگاه علامه طباطبایی است. (hdaheshiar@yahoo.com)
تاریخ دریافت: ۱۳۸۷/۱۲/۱۰ پذیرش: ۱۳۸۸/۲/۳۰

افغانستان و پاکستان دارا است. پرسشی که برای باراک اوباما و تیم سیاست خارجی و نظامی او مطرح بود این مهم بود که بهترین راه مقابله با پدیده تروریسم چیست؟ دولت امریکا به این نتیجه رسیده است که ضرورت فراوان وجود دارد که نوع نفرات، کیفیت سلاح‌ها و نوع تسلیحات و از سوی دیگر چگونگی مبارزه با دشمن کنونی می‌بایستی متناسب با واقعیات حاکم باشد. به همین روی است که با وجود مخالفت فراوان در کنگره امریکا، دولت باراک اوباما تصمیم را بر این قرار داده است که اولویت‌های نظامی و تسلیحاتی را با توجه به نوع خطر که تروریسم است متحول کند.

کاخ سفید و کنگره

باراک اوباما در سال ۲۰۰۵ به دنبال ورود به سنای امریکا به ضرورت اینکه رأی‌دهندگان ایالت دیلی نويز مطالبات خاصی را از او داشتند، جایگاه لیبرال‌ترین عضو سنا را به دست آورد. اما او آگاه بود که مردم عادی در چشم‌اندازهای خود غالباً میانه‌رو هستند. در عین اینکه فرایندهای سیاسی و حکومتی کاملاً قطبی شده‌اند. [به همین روی] مرکز میانه سیاسی به توجه گرفته نمی‌شود.^(۱)

با وقوف به این واقعیت بود که او برای رسیدن به کاخ سفید، خط‌مشی‌های خود را نزدیک‌تر به مرکز طیف سیاسی طراحی کرد. به عنوان عضو کنگره او می‌بایستی به خواست‌های رأی‌دهندگان در یک ایالت خاص توجه کند در حالی که در مقام رئیس جمهور نیاز به این است که یک طیف وسیع‌تری را که کلیت جامعه را دربرمی‌گیرد باید مورد توجه قرار داد. خاص بودن ماهیت قوه مقننه و عام بودن خصلت‌های ذاتی قوه اجرایی، حیات‌دهنده ماهیت سیاست‌گذاری در امریکا است. با توجه به این نکته است که امریکا، اصولاً دموکراسی مستقیم را تجربه نکرده است. کشور امریکا، سمبل دموکراسی نهادی است.^(۲) در این نوع ساختار، ارزیابی از رهبران سیاسی بر مبنای دو فضای متفاوت است. شهروندان از یک سو نگاه به فضای سیاست^۱ می‌کنند. این بدان

1. Policy Space

معناست که از خود می‌پرسند که سیاست‌مدار، تا چه اندازه در سیاست‌گذاری به ایده‌آل‌ها، تفکرات و اولویت‌های ارزشی آنان نزدیک است. در عین حال آنان توجه به فضای فرایند^۱ می‌کنند. چه گروه‌ها، افراد، نهادها، سازمان‌ها و تشکیلاتی تأثیرگذار بر تصمیمات هستند؟ چه میزان نفوذ تشکیلات مدنی در مقام مقایسه با صاحبان ثروت در شکل دادن به سیاست‌ها دارند. در نوع دموکراسی حاکم بر امریکا، از یک سو باید توجه به خواست‌های شهروندان شود و از سویی دیگر ضروری است که الزامات ساختاری و به عبارتی دیگر نیازهای دولت در نظر گرفته شود. در امریکا، در قوه مقننه این الزام است که به جغرافیای خاص و منافع ساکنین آن توجه شود در حالی که قوه مجریه ملزم است که کارآمدی حکومت را مدنظر قرار دهد و تداوم آن را دائمی سازد هرچند که به منبع مشروعیت یعنی مردم توجه کند، براساس منطق ادموند برگ، در امریکا، رئیس جمهور به «منافع ملی» و «تعصبات محلی» بی‌توجه است.^(۳) اما او باید توجه کافی به منافع شخصی، منافع حزبی، منافع گروهی، و منافع حکومتی معطوف کند، تا اولاً بتواند در صحنه سیاست‌گذاری کارآمد باشد، ثانیاً بتواند فزون‌ترین حمایت را برای تحقق سیاست‌ها در اختیار داشته باشد و ثالثاً بتواند مجدداً انتخاب شود که این شاید مهم‌ترین دلیل باشد. پس ایده‌آلیسم ادموند برگ که «حکومت کردن و قانون‌گذاری، موضوع منطق و خرد و قضاوت و نه تمایل و گرایش است»^(۴)، محقق در دموکراسی نهادی حاکم بر امریکا تنها یک روی سکه است. رئیس جمهور به ضرورت انتخاب مجدد و ارتقاء موقعیت حزب خود در کنگره، به جلب حمایت مردم که به شدت مستعد تبلیغات سیاسی و کم‌تر پذیرای اطلاعات جدید مرتبط می‌باشند، می‌بایستی توجه کند.^(۵) با توجه به این واقعیات است که متوجه می‌شویم چرا باراک اوباما ضرورت تغییر در اولویت‌ها، شیوه‌ها، تکنیک‌ها، را بدون اینکه ماهیت سیاست‌ها را متحول کند اساسی و حیاتی تشخیص داده. او می‌بایستی هم به فرایندها و هم اینکه به خواست‌ها و تمایلات پایگاه اجتماعی خود و در سطح کلان نیازهای مردم جامعه

توجه کند. البته بسیاری بر این اعتقاد هستند که مردم «اصولاً در خصوص نتایج دارای دغدغه هستند و به روش‌های رسیدن به این نتایج بی‌توجه هستند. حکومت براساس نتایج قضاوت می‌شود و [مردم] درخصوص شیوه‌هایی که نتایج براساس آن به‌دست آمده‌اند بی‌تفاوت می‌باشند».^(۶) باراک اوباما به عنوان رئیس‌جمهور و براساس الزامات نهاد ریاست جمهوری می‌بایستی در وهله اول در مسیری حرکت کند که ماهیت شغل طلب می‌کند. اما او در عین حال براساس و در چهارچوب شعار تغییر انتخاب شد و الزامات برخاسته از قدرت افکار عمومی در امریکا، طلب می‌کند که او توجه کافی و اساسی مبذول به این نکته کند که او گریزی جز حرکت در این مسیر که قول داده است ندارد که این اساسی برای توانمند نمودن حکومت در انجام وظایفش می‌باشد.

نخبگان سیاسی به تولید سیاست‌ها می‌پردازند و در قبال آن اعتماد شهروندان را به‌دست می‌آورند.^(۷) در چهارچوب این ضرورت دوگانه که برخاسته از ملاحظات نهادی و اجتماعی می‌باشند، می‌بایستی به درک این مهم نایل شد که چرا اولویت‌های نظامی در استراتژی باراک اوباما به دگرگونی دچار شدند. به‌عنوان یک عضو سنای امریکا، او کم‌ترین توجهی به مقوله مخارج نظامی را ارائه نمود اما به عنوان رئیس‌جمهور او از سویی مخاطب متفاوت در برابر دارد و از سویی دیگر الزامات ساختاری متفاوت را باید پاسخ‌گو باشد.

مخاطبان کاخ سفید

باراک اوباما در پنجمین سال حضور خود در واشنگتن به ایفای نقشی متفاوت در مقام مقایسه با چهار سال گذشته منعطف گشته است. ساکن کاخ سفید وظایف و اختیارات متفاوت‌تر و از همه مهم‌تر مخاطب متفاوت‌تری از اعضای کنگره در برابر دارد. اعضای کنگره حضور خود در قوه مقننه و انتخاب خود را برآمده از الزامات منطقه‌ای جغرافیایی خاص می‌یابند. مخاطب اعضای کنگره، ساکنین منطقه مشخص و یا ایالتی معین است. نماینده مجلس به ضرورت نیاز به انتخاب مجدد و در راستای منافع و

خواست‌های رأی‌دهندگان حوزه انتخابیه حرکت کند. اعضای سنا نیز می‌بایستی برای اینکه به دنبال پایان شش سال دوره سناتوری، مجدداً به وسیله رأی‌دهندگان انتخاب شوند، کاملاً در جهت نیاز و خواست رأی‌دهندگان کل ایالت گام بردارند. به همین روی هر عضو کنگره در وهله اول تمامی تلاش و توان خود را بر این قرار می‌دهد که رأی‌دهندگان در حوزه انتخابیه یا ایالت را با توجه به اینکه در کدامین بخش قوه مقننه است، از خود راضی و خشنود نگه دارد. یکی از مهم‌ترین خواست‌های رأی‌دهندگان از اعضای قوه مقننه سرازیر کردن بودجه فدرال به حوزه انتخابیه و یا ایالت است. با توجه به اینکه تقریباً به‌طور متوسط یک‌ششم بودجه نظامی می‌تواند نقش مهمی در ایجاد فرصت‌های شغلی برای اهالی هر ایالت و به تبع آن حوزه‌های انتخابیه بازی کند. باراک اوباما در بودجه پیشنهادی سه تریلیون و ششصد میلیارد دلاری سال ۲۰۱۰ تقاضای ۵۳۴ میلیارد دلار بودجه نظامی کرده است. با توجه به اینکه در انتخابات کنگره مهم‌ترین مؤلفه تعیین‌کننده در جهت دادن به رأی همانا توانایی کاندیدای عضویت در کنگره برای ایجاد شغل است، نقش بودجه نظامی برای حیات دادن به کیفیت خط‌مشی‌ها و سیاست‌های اعضای کنگره به‌شدت مهم جلوه می‌کند. به همین روی است که نقش لابی‌های نظامی به‌ویژه پراهمیت می‌شود. این لابی‌ها اعضای کنگره را تحت فشار قرار می‌دهند تا جلوی کاهش بودجه نظامی گرفته شود و تا از این طریق از دست دادن شغل‌هایی که در این رابطه وجود دارند حادث نشود. به همین دلیل است که اصولاً «لابی‌کردن در واشنگتن، دومین صنعت بزرگ بعد از حکومت محسوب می‌شود».^(۸) چون کسب پروژه‌های فدرال برای ایجاد شغل در حوزه انتخابیه و یا ایالت اسمیت فراوان برای کسب پیروزی مجدد اعضای کنگره دارند آنان بسیار بلوکی به پروژه‌های فدرال نگاه می‌کنند و این آنان را بسیار مستعد برای تحت تأثیر قرار گرفتن گروه‌های لابی‌گر قرار می‌دهد^(۹) زیرا رابطه مستقیم با احتمال انتخاب مجدد آنان دارد که هدف غایی هر عضو کنگره است. اصولاً بسیاری از مطالعات در رابطه با نقش گروه‌های تأثیرگذار نشان می‌دهد که نیمی از لوایح که در کنگره مطرح می‌شود تماماً یا بخشی از

آنها به وسیله گروه‌های ذی‌نفوذ نوشته شده است که می‌خواهند در سیاست‌گذاری ملی دخالت داشته باشند. در این نقطه است که گروه‌های طرفدار تشکیلات نظامی به جهت حجم وسیع سرمایه‌گذاری که می‌توانند انجام دهند و تعداد وسیع مشاغل که قراردادهای نظامی منعقد شده به وسیله دولت فدرال به وجود می‌آورد از اهمیت به‌ویژه برخوردار می‌شوند.^(۱۰) امریکا به عنوان بزرگ‌ترین صادرکننده تسلیحات و بزرگ‌ترین خریدار تسلیحات، کارکردش اهمیت فزاینده در تداوم درآمد هنگفت کمپانی‌های اسلحه‌سازی دارد. بین سال‌های ۱۹۹۹ تا ۲۰۰۳ دولت امریکا ۳۵ درصد از بازار فروش تسلیحات متعارف را در جهان در اختیار داشت. کشورهای واردکننده تسلیحات فروخته‌شده از امریکا به تعداد ۷۷ کشور بودند که تایوان ۹ درصد تسلیحات، مصر ۸ درصد تسلیحات و ژاپن نیز ۸ درصد تسلیحات را وارد کردند. براساس گزارش مؤسسه تحقیقات صلح استکهلم بین سال‌های ۲۰۰۴ تا پایان ۲۰۰۸ با وجود اینکه شاهد کاهش سهم امریکا هستیم، اما این کشور همچنان ۳۱ درصد بازار صادرات جهان را در اختیار دارد که در رتبه اول می‌باشد. ۶۹ کشور خریدار تسلیحات امریکا بودند که کره جنوبی با ۱۵ درصد، اسرائیل با ۱۳ درصد و امارات متحده عربی با ۱۱ درصد در رده‌های اول تا سوم کشورهای دریافت‌کننده تسلیحات امریکایی بودند. این ارقام به وضوح نشان می‌دهد که تولیدات تسلیحاتی اهمیت ملی و ایالتی فراوان را دارا است. چرا که از یک سو امنیت را برای کشور رقم می‌زند و از سویی دیگر از بعد اقتصادی نقشی تعیین‌کننده در رفاه عمومی از طریق ایجاد اشتغال بازی می‌کنند.

رئیس‌جمهور به عنوان رهبر کشور و به عبارتی به عنوان رئیس قوه مجریه تمامی پنجاه ایالت، به ضرورت منصب بایستی نگاهی غیرمنطقه‌ای و خاص، درک و عملکردی ملی داشته باشد. او در سیاست‌های خود می‌بایستی منافع ملی را در نظر بگیرد و از توجه و اعتباردادن به منافع منطقه‌ای و ایالتی به‌شدت پرهیز کند، چرا که در غیر این صورت احتمال کمی برای موفقیت در انجام وظایف محوله و انتخاب مجدد پیدا خواهد کرد. این کاملاً در خلاف مسیری است که یک عضو کنگره باید طی کند.

اعضای کنگره می‌بایستی نگاه کاملاً منطقی‌ای و یا ایالتی داشته باشند تا از نظر رأی‌دهندگان شایستگی حضور در قوه مقننه و احتمالاً انتخاب مجدد را دارا باشند. تصویب قوانین و از مهم‌ترین آنها که تعیین بودجه کشور و چگونگی هزینه‌کردن آن است می‌بایستی به تصویب هر دو بخش کنگره و بعداً رئیس‌جمهور برسد. اعضای مجلس نمایندگان که مخاطب آنان (رأی‌دهندگان) اهالی حوزه انتخابیه هستند، اعضای سنا که مخاطب آنان (رأی‌دهندگان) ساکنین ایالت هستند، و رئیس‌جمهور که مخاطب او (رأی‌دهندگان) شهروندان در سرتاسر کشور هستند، بر سر لایحه بودجه که بخشی از آن بودجه نظامی است می‌بایستی به توافق برسند. حال با توجه به اینکه بخش‌های دوگانه قوه مقننه از یک سو و قوه مجریه از سویی دیگر دارای مخاطبان متفاوت هستند، مشخص می‌گردد که رئیس‌جمهور در تعیین اولویت‌های بودجه‌ای در خلاء نمی‌تواند تصمیم بگیرد و باید کاملاً متوجه منافع و نیازهای اعضای کنگره در عین توجه به ملاحظات امنیت ملی نیز باشد. پس صحبت‌های که باراک اوباما در طول دو سال مبارزات انتخاباتی از سال ۲۰۰۶ تا نوامبر ۲۰۰۸ مطرح کرد هیچ‌گونه اعتبار اجرایی پیدا نمی‌کنند مگر اینکه اکثریت اعضای کنگره آن را تأیید کنند. با توجه به این نکته است که باید درک کنیم، باراک اوباما که براساس شعار تغییر و اینکه "بله، ما می‌توانیم" به قدرت دست یافت، تنها در صورتی می‌تواند به شعارهای انتخاباتی حیات بدهد که منافع اعضای کنگره و مخاطبان آنان را تأمین کند.

دستورالعمل‌های رئیس‌جمهور و خط‌مشی‌های او در صورت همخوانی با سیاست‌های اکثریت اعضای کنگره است که امکان تحقق معطوف به موفقیت را پیدا می‌کند. رئیس‌جمهور در فضایی متفاوت از یک کاندیدای مقام ریاست‌جمهوری باید عمل کند و به اقدام دست بزند و به همین روی است که به ضرورت همیشه در کاخ سفید با فردی روبرو می‌شویم که در بسیاری از اوقات صحبت‌ها و اقداماتی را متجلی می‌سازد که در تعارض با دوران مبارزات انتخاباتی است. قاعدتاً رؤسای جمهور امریکا در قلمرو بودجه نظامی تفاوت‌هایی را با رهبران کاخ سفید که در دوره پیش از آنان

بودند به صحنه می‌آورند. پس پرواضح است که باراک اوباما هم از این اصل متمایز نباشد و میزان بودجه و اولویت‌های ذکر شده در حیطة نظامی را به گونه‌ای مطرح کند که در عین نزدیکی با خواست اکثریت اعضای کنگره، به میزان بودجه و اولویت‌های بودجه نظامی رئیس جمهور سابق یعنی جورج دبلیو بوش متفاوت باشد. دکترین‌های رؤسای جمهور در صورتی که متفاوت باشند، طبیعی است که اولویت‌های متفاوت نظامی را طلب می‌کند. فضای سیاسی، امروزه متفاوت از چندسال گذشته است که اصولاً همین دلیل اصلی انتخاب او بود. اکثر شهروندان و نخبگان، خواهان "حضور اشتراکی" آمریکا در صحنه‌های نظامی از قبیل افغانستان هستند. این بدان معناست که اراده عمومی در آمریکا امروزه این است که وزن مالی، بار انسانی و مسئولیت عملیاتی بیشتری به وسیله متحدین و دوستان آمریکا به عهده گرفته شود. این نگاه امروزه به شدت مطرح است که بعد از سال‌ها یک‌جانبه‌گرایی، ضرورت دارد که مشارکت وسیع‌تری بین آمریکا و متحدین باشد که این ضرورت توجه به منافع ملی است. آمریکا می‌بایستی تنها یک ستاره راهنما، یک استاندارد برای خردورزی و یک قاعده برای کنش را دنبال کند که آن هم منافع ملی است.^(۱۱)

الزامات اقتصادی امروزه به شدت متفاوت از سال‌های گذشته است. بحران مالی که در سپتامبر ۲۰۰۸ به نقطه انفجار رسید، باعث ورشکستگی کمپانی‌های معظم، بیکاری گسترده بیش از ۸ درصد و کاهش سطح رفاه قاطبه شهروندان گشت. این بحران باعث شده است که کارآمدی ساختار اقتصادی در آمریکا زیر سؤال برود و در کنار آن کسری بودجه، افزایش و از دست رفتن شغل عمومیت یابد. هرچند که این اعتقاد وجود دارد که بحران‌هایی از این قبیل، به ضرورت فرایند جهانی است و بیشتر به آنها باید در قالب "آشوب مبتنی بر الگو"^(۱۲) نگریسته شود. دغدغه‌های نظامی امروزه، برخلاف سال‌های گذشته جهان عرب را محور قرار نمی‌دهد بلکه از نظر طراحان سیاست خارجی اوباما، کشورهای افغانستان و پاکستان معضل اصلی امنیتی نظامی محسوب می‌شوند که به ضرورت درکی متفاوت از قدرت نظامی، استراتژی نظامی، تاکتیک‌های نظامی و در

نتیجه جنگ‌افزارهای متفاوت نظامی را طلب می‌کند. با در نظر گرفتن فضاهای دگرگون‌شده سیاسی، اقتصادی و نظامی، پرواضح است که استراتژی متفاوت نظامی و به تبع آن بودجه نظامی متفاوت با اولویت‌های متمایز و مختلف مطرح گردد. باراک اوباما برخلاف این تصور غلط که در صدد کاهش بودجه نظامی است، خواهان حضور وسیع‌تر بین‌الملل‌گرای امریکا است. بودجه سال آینده (بدون در نظر گرفتن بودجه عملیاتی) برای سال ۲۰۱۰ به مبلغ ۵۳۴ میلیارد دلار پیشنهاد شده است. آنچه این بودجه را متمایز از بودجه نظامی سال‌های قبل می‌کند، میزان بودجه نیست بلکه تفاوت اصلی در اولویت‌های مشخص شده است.

نگاه متفاوت به اولویت‌های نظامی

تصمیم‌گیرندگان قلمرو سیاست خارجی امریکا بر این اعتقاد هستند که منافع حیاتی کشور متشکل از سه عنصر بقاء، شیوه زندگی و جایگاه در جهان است.^(۱۳) تیم حاکم بر کاخ سفید به مانند ایران سابق اعتقاد راسخ به این تعریف دارد، اما آنچه این گروه را در رابطه با تعریف منافع از تیم جورج دبلیو بوش جدا می‌کند همانا جغرافیایی است که خطر به منافع حیاتی از آنجا ریشه می‌گیرد و چگونگی مقابله با این خطر است. به دنبال پایان جنگ سرد این نظریه کاملاً نهادینه شده است که خطر متوجه منافع امریکا گسترش سلاح‌های کشتار جمعی و تروریسم می‌باشد. درک متفاوت از جغرافیای خطر و چگونگی مقابله با خطر سبب شده است که دولت باراک اوباما با اولویت‌های متفاوت و شیوه‌های متمایز نظامی روبرو شویم. ترجیحات تسلیحاتی و اولویت‌های عملیاتی-نفراتی به دلایل واضح درک متفاوت مفهومی از تروریسم، پایگاه حزبی، ارزش‌های فردی و شرایط بین‌المللی در دوران باراک اوباما تغییر یافته است. در شرایط بحران مالی، در شرایطی که شهروندان نسبت به کارآمدی رهبران سیاسی که نتوانسته‌اند مانع از شکل‌گیری بحران مالی-اقتصادی گردند کاهش یافته است و در هنگامی که صحنه کلیدی برای استراتژی جهانی و منطقه‌ای امریکا یعنی افغانستان و پاکستان

مبارزین ضد امریکایی توانمند جلوه‌گر می‌شوند، پرواضح می‌گردد که اولویت‌های تسلیحاتی و نقش نیروهای چهارگانه نظامی دچار تحول گردند.

اما یک چیز را باید کاملاً درک کرد. باراک اوباما خواهان کاهش بودجه نظامی نیست. بودجه پایه^۱ که البته دربرگیرنده هزینه‌های جنگ در افغانستان و عراق که به شدت غیرقابل پیش‌بینی است نمی‌باشد در طول پنج سال آینده سالانه دو درصد افزایش می‌یابد.^(۱۴) بودجه نظامی چهار مقوله را دربرمی‌گیرد: ۱. پرسنل نظامی ۲. عملیات نظامی و نگهداری ۳. خرید وسایل و تجهیزات ۴. پژوهش توسعه. در خوشبینانه‌ترین سناریو، آنچه طرفداران لیبرال او و اعضای لیبرال کنگره خواهان آن هستند کاهش بودجه نظامی نیست بلکه نگه‌داشتن بودجه تخصیص داده شده نظامی در سطح رشد کنونی می‌باشد. اما رأی‌دهندگان لیبرال، نهادها و تشکیلات مدنی با گرایش‌های لیبرال هدفشان از رأی‌دهندگان به باراک اوباما این بود که او به کاهش بودجه نظامی اقدام کند چرا که برخلاف بسیاری از رهبران سابق امریکا، باراک اوباما دارای هیچ‌گونه ارتباط تشکیلاتی با نهادهای نظامی نبوده و در هنگام حضور در قوه مقننه ایالات ایلی‌نویز و سنای امریکا، از کمک‌های مالی آنها بهره‌مند نشده بود، به همین روی از نظر لیبرال‌های فعال سیاسی و رأی‌دهنده، بهترین فرد برای اقدام به کاهش بودجه نظامی و کاهش نقش وزارت دفاع در طراحی سیاست خارجی امریکا و حیات بخشیدن به اهداف آن بود. اما توجه به این نکته ضروری است که علت قدرت فراوان و تأثیرگذاری تشکیلات نظامی و تولیدکنندگان تسلیحات در امریکا این است که آنان پایگاه نفوذ و اثرگذاری را در بین اعضای کنگره از هر دو حزب دارند و یکی از لابی‌های بسیار قدرتمند و مقتدر داخلی همین لابی نظامی است. یکی از نافذترین گروه‌های ذی‌نفوذ، همین گروه لابی نظامی می‌باشد. با توجه به اینکه در امریکا گروه‌های ذی‌نفوذ نقش مؤثر در حیات سیاسی و جهت‌دادن به آن بازی می‌کنند اهمیت این موضوع بیشتر نمودار می‌شود. در تدوین بودجه نظامی، تعیین اینکه چه نوع سیستم

1. Base Budget

تسلیحاتی باید ابتیاع گردد و درخصوص اینکه تعداد نفرات زیرخدمت در چهار نیروی هوایی، زمینی، دریایی و تفنگ‌داران دریایی چه تعداد باشند، نه تنها یک موضوع نظامی است بلکه در عین حال دارای ابعاد سیاسی و اقتصادی غیرقابل انکار نیز می‌باشد. به همین لحاظ وقوف به پی‌آمدهای سیاسی و اقتصادی است که باراک اوباما و وزارت دفاع در هنگام بودجه نظامی امریکا بایستی با توجه به تنیدگی الزامات سیاسی، نظامی و اقتصادی تصمیم‌گیری کند. اعضای کنگره به سختی مقاومت خواهند کرد که تأسیسات نظامی و تولید تسلیحات نظامی که در حوزه انتخابیه و یا ایالت آنان است بسته شود و یا متوقف گردد، چرا که منجر به بیکاری می‌شود و شرایط بد اقتصادی را به وجود می‌آورد. اگر این نتیجه به وقوع بپیوندد اولین قربانی، عضو کنگره خواهد بود زیرا که انتخاب مجدد را به دلیل نارضایتی رأی‌دهندگان تجربه نخواهد کرد. در چهارچوب وقوف به این واقعیات است که رابرت گیتس وزیر دفاع در سخنان اوایل ماه آوریل صحبت از کاهش بودجه نظامی نکرد بلکه بیان داشت که هدف بازسازی و بازطراحی بودجه نظامی است. این به معنای تفاوت یافتن اولویت‌های خرید تسلیحاتی، نوع تسلیحات و تغییر در ترکیب نفرات در نیروهای چهارگانه است.

این نشان‌دهنده تغییر در استراتژی امریکا است. سیستم‌های ستی تسلیحاتی کاهش بودجه را تجربه خواهند کرد و بخش بیشتری از بودجه به تکنولوژی‌های جدید اختصاص داده خواهد شد تا شورشیان در افغانستان و عراق را مقابله کند. هدف از بودجه نظامی سال ۲۰۱۰ این است که حجم وسیع‌تری از پول به اقدامات ضدشورش در افغانستان و عراق انتقال یابد در حالی که پول کم‌تری صرف آمادگی برای جنگ‌های متعارف علیه کشورهای بزرگ مثل روسیه شود. از نظر تیم امنیت ملی باراک اوباما دشمن موجودیتی امریکا تروریست‌ها هستند که در افغانستان به عنوان مطلوب‌ترین جغرافیا برای نبردهای غیرمقارن اجتماع کرده‌اند. به همین روی می‌بایستی استراتژی متناسب با این دشمن و این جغرافیا طراحی شود. هدف از استراتژی این است که اولویت‌ها را در بین یک لیست پایان‌ناپذیر از وظایف و مسئولیت‌ها مشخص کند.

"دفاع پیشگیرانه" به عنوان یک استراتژی، توجه به خطرات بلندمدت به امنیت می‌کند.^(۱۵) وزارت دفاع امریکا در بطن استراتژی جدید در صدد است که یک فرهنگ جدید را بر پنتاگون بگستراند. هدف این است که جنگ در رابطه با نیازهای نظامیان در صحنه نبرد، ساختار نظامی را از طریق نحوه‌ای که سلاح‌ها انتخاب و خریده می‌شوند منعطف‌تر و تأثیرپذیرتر کند. این بدان معناست که اولویت‌های دفاعی و انتخاب سیستم‌های خاص با توجه به تعریف متفاوت از خطر و چگونگی مقابله با آن دچار تحول گردیده است. اما سؤال این است که آیا کمیته‌های مرتبط با مسائل دفاعی در کنگره همگام با نظرات وزارت دفاع پیش خواهد رفت یا اینکه سعی می‌کند ادوات تسلیحاتی که رابرت گیتس صحبت از حذف آنان می‌کند از قبیل F-22 هواپیماهای باری C-16 را همچنان در خط تولید قرار دهد و حفظ کند. نظرات کمیته‌ها از اهمیت حیاتی برخوردار است چرا که در تحلیل نهایی در چهارچوب مسئولیت‌های قانون اساسی این کنگره است که تصمیم می‌گیرد از اولویت‌های جدید و جایجایی سرمایه‌گذاری حمایت کند و یا اینکه آنها را رد کند. در استراتژی جدید به طور مثال تعداد هواپیماهای F-22 کته هر کدام ۱۵۰ میلیون دلار هزینه دارند در همین تعداد ۱۸۷ کته تا حالا تولید شده است متوقف شود و به جای این جنگنده نیروی هوایی، تعداد ۲۴۴۳ هواپیما F-35 تولید می‌شود.^(۱۶) در طول مبارزات انتخاباتی به وضوح باراک اوباما صحبت از این کرد که خواهان دگرگون کردن اولویت‌های نظامی، شیوه خرید ادوات تسلیحاتی و ترکیب نفرات نیروهای نظامی است. در استراتژی جدید ارائه شده به وسیله وزارت دفاع تأکید بر افزایش تعداد نفرات «نیروی زمینی و سپاه تفنگ‌داران نیروی دریایی است. تعداد ۶۵۰۰۰ نیروی زمینی و ۲۷۰۰۰ نفر هم سپاه تفنگ‌داران اضافه شوند. سرمایه‌گذاری بر روی برنامه‌های هوایی در رابطه با هواپیماهای بدون سرنشین و تانکرهای تأمین سوخت در هوا KC-X در برنامه‌های جدید وزارت دفاع جایگاه ویژه یافته‌اند. از دیگر اولویت‌ها در بودجه نظامی در سال ۲۰۱۰ که حیات بخش چشم‌انداز بلندمدت طراحان نظامی هستند ایجاد نیروهای کمک غیرنظامی و تقویت هر

چه وسیع‌تر نیروهای ویژه است. توجه شود که در دوران کارتر و کلینتون هم این دولت‌های دموکرات صحبت از تغییرات و حتی کاهش هزینه‌های نظامی دارند. اما آنچه امروز، محرز است این واقعیت انکارناپذیر است که امریکا برخلاف آن دوران با خطری مواجه است که برخاسته از رویارویی با یک بازیگر قدرتمند دولتی نیست بلکه با گروه‌های غیردولتی مبارزی است که امکان مقابله با آنان به شیوه‌های سنتی و تسلیحات سنتی نیست و به همین روی است که در استراتژی جدید باراک اوباما تأکید فراوان به ابزار و نیروهایی است که برای مقابله با شورشیان است که خطر عمده علیه امریکا در افغانستان می‌باشد. با توجه به این مهم است که مجموعه‌ای از تسلیحات شایسته برای رویارویی با خطرات و چالش از سوی کشورهای بزرگ در لیست کاهش و یا حذف قرار گرفته‌اند. برنامه‌های مهم نظامی که در معرض ارزیابی مجدد هستند عبارتند از: (۱۷)

- ۱- برنامه ۶۷ میلیارد دلاری جت‌های جنگنده نامرئی F-22 نیروی هوایی.^۱
- ۲- برنامه ارتباطی فضایی ۱۸ میلیارد دلاری سیستم ماهواره‌ای دگرگون‌کننده.^۲
- ۳- برنامه ۶۱ میلیارد دلاری نیروی زمینی موسوم به سیستم‌های نبرد آینده که طراحی شده‌اند تا تسلیحات بسیار پیشرفته را با شبکه‌های اطلاعات یکپارچه کند.^۳
- ۴- برنامه ۳۰۰ میلیارد دلاری جنگنده حمله‌کننده مشترک که پرهزینه‌ترین برنامه تسلیحاتی است که ارتش تا حالا عهده‌دار شده است.^۴

ماهیت استراتژی نظامی

محققاً مهم‌ترین توجیه برای تیم سیاست خارجی نظامی باراک اوباما در خصوص تغییر در اولویت‌ها، تسلیحات، تعداد نفرات نیروهای چهارگانه و تأکید بیشتر بر تکنولوژی متناسب با مبارزه در محیط‌های عملیاتی متفاوت با دوران جنگ سرد تغییر در نوع خطر

-
1. Stealth Fighter
 2. Transformational Satellite Systems
 3. Future Combat Systems
 4. The Joint Strike Fighter

است. خطرات چند دسته هستند: خطرات حیاتی، خطرات میان‌مدت و خطرات بلندمدت. حال خطرات حیاتی خود به دو دسته تقسیم می‌شوند. خطر حیاتی که در حال حاضر تهدید محسوب می‌شود و خطراتی که در آینده تهدید محسوب می‌شوند، آنچه امروزه امریکا در افغانستان با آن روبرو است از نظر رهبران امریکا تهدید محسوب می‌شود در حالی که توانمند شدن چین در دو دهه آینده، به‌طور بالقوه خطر محسوب می‌شود که ممکن است در آینده تهدید محسوب شود. امروزه تروریسم در تمامی اشکال آن تهدیدی مستقیم علیه منافع حیاتی امریکا یعنی جایگاه جهانی این کشور، شیوه زندگی و بقاء است. برای مقابله با این تهدیدات که امریکا درصدد بوده است تا از تمام ابزار استفاده کند تا از یک‌سو در جهت‌گیری استراتژیک^۱ گروه‌های تروریستی تأثیرگذار باشد و از سوی دیگر از تکنولوژی و اطلاعات جمع‌آوری شده به‌وسیله سرمایه‌های انسانی و ماهواره‌ای بهره‌برد تا آنها را پیدا کند و نابود سازد. براین اساس است که استراتژی دفاع پیشگیری^۲ دنبال می‌شود. هدف این استراتژی این است که ۱- محیط بین‌الملل را به گونه‌ای هویت بخشد که به‌شدت ناهمسو با اهداف و آرمان‌های گروه‌های تروریستی مخالف امریکا باشد. ۲- پاسخ متناسب با سیاست‌های گروه‌های تروریستی را تدوین نماید ۳- با استفاده از تکنولوژی جدید، کارآمدتر سازد و نیروهای نظامی را برای اینکه آماده مقابله با دشمن جدید باشد. ۴- و احتمالاً از همه مهم‌تر این است که توانایی‌های جدید را به‌وجود آورد تا در یک جنگ نامتقارن با گروه‌های تروریستی توانایی مبارزه را در اختیار داشت. در راستای این اهداف است که امریکا توجه را معطوف به نسل سوم انقلاب در توانمندی نظامی کرده است. نسل اول انقلاب در قلمرو نظامی را باید محققاً دسترسی به بمب اتمی و موشک‌های بالستیک از ۱۹۴۵ به بعد دانست. نسل دوم انقلاب در قلمرو نظامی در دهه هفتاد آغاز شد موسوم به استراتژی متوازن‌گر^۳ بود که بر چهار ستون حمله دقیق به هدف^۱، ارتباطات^۲

-
1. Strategic Direction
 2. Preventive Defense Strategy
 3. Offset Strategy

اطلاعات فرادست^۳ و برتری هوایی^۴ بود. استراتژی امریکا در دورهٔ باراک اوباما با تأکید بر نسل سوم انقلاب در قلمرو نظامی که همان تکنولوژی می‌باشد قرار گرفته است. این نوع تکنولوژی کاملاً در چهارچوب رویارویی با دشمن موجودیتی به نام گروه‌های تروریستی تعریف شده است. تحول در استراتژی باراک اوباما باید گریزناپذیر قلمداد شود چرا که از نقطه نظر "مفهومی" تیم سیاست خارجی کنونی با طراحان سیاست خارجی در دوران هشت ساله آغازین قرن بیست و یکم متفاوت هستند. این نیز پرواضح است چرا که به این نکته وقوف است که زمینه^۵ که نقش تعیین کننده در شکل دادن به سیاست خارجی دارد،^(۱۸) امروزه متفاوت از دوران جورج دبلیو بوش است. رهبران سیاسی و طراحان نظامی در دورهٔ ریاست‌جمهوری حزب جمهوری خواه بر این باور بودند که حوزهٔ استراتژیک در حیطه نظامی برای امریکا کشور عراق است. استراتژی کلان امریکا در هزارهٔ جدید "جنگ با تروریسم" بوده است. هرچند که به دنبال به قدرت رسیدن باراک اوباما تغییرات کلانی در استراتژی داده شده است و حال شیوهٔ رویارویی در چهارچوب "مبارزه با تروریسم" مطرح می‌شود، اما ماهیت استراتژی که تروریسم را تهدید علیه منافع ملی امریکا می‌داند همچنان پابرجاست. به دنبال این تغییر مفهومی، تیم جدید از همان آغاز مبارزات انتخاباتی بر این اعتقاد بود که جغرافیایی که مبارزه با تروریسم باید در پهنهٔ آن گسترش یابد عراق نمی‌باشد بلکه افغانستان است. اگر طراحان فعالیت‌های تروریستی علیه امریکا و متحدین و دوستان این کشور، طالبان و اعضای گروه القاعده می‌باشند، موطن طبیعی آنها عراق نیست بلکه جغرافیایی متفاوت در جنوب آسیا یعنی افغانستان است. پس مطرح گردید که بودجه نظامی، چگونگی تخصیص آن و نوع تسلیحات و تعداد نفرات نیروهای چهارگانه در چهارچوب این تحول مفهومی در رابطه با تروریسم و دگرگونی درحوزهٔ جغرافیایی

1. Precision Strike
2. Communication
3. Dominant Intelligence
4. Air Superiority
5. Setting

خطر باید طراحی گردد. حضور باراک اوباما در کاخ سفید، تحولات متعددی را در رابطه با سیاست خارجی و هم‌زاد آن سیاست‌های نظامی را به‌همراه آورده است. واضح است که محیط روانی دولتمرد با محیط عملیاتی ممکن است همسو باشد و یا اینکه در یک راستا نباشد.^(۱۹) اما آنچه واضح است این واقعیت است که محیط عملیاتی و محیط روانی بعد از انتخابات ۲۰۰۸ آمریکا همسو قرار گرفته‌اند.

۱. جغرافیای خطر، یکی از دلایل عمده آمریکا برای حمله به عراق و اینکه چرا این کشور مرکزیت و محوریت در سیاست خارجی آمریکا یافت. این نگرش بود که این سرزمین به جایگاهی برای القاعده تبدیل گشته است تا عملیات تروریستی را علیه آمریکا، غرب و متحدین در منطقه و جهان سازمان‌دهی کند. البته این دلیل از جهات تئوریک و عملیاتی برخوردار نبود و منتقدین سیاست خارجی آمریکا آن را به‌شدت زیر سؤال بردند. باراک اوباما و تیم سیاست خارجی نظامی او این منطق را به چالش گرفت. او در طول مبارزات انتخاباتی اعلام کرد که یکی از اولین اقدامات او تغییر "مرکز حیاتی" درپهنه نظامی و خارجی خواهد بود. از نظر تیم جدید حاکم در کاخ سفید منطقه خطر افغانستان است. در این سرزمین است که گروه‌های القاعده و طالبان فعال هستند و به سازمان‌دهی فعالیت‌های فرامرزی خود می‌پردازند. القاعده به علت نزدیکی اعتقادی و فعالیت رهبران آنان در طول سال‌های نبرد با شوروی از جایگاه استراتژیک در افغانستان برخوردار است. حتی اگر هم پذیرفته شود که القاعده در عراق فعال بوده است باید توجه شود که این گروه ماهیت بومی در جغرافیای عراق ندارد و یک عنصر خارجی محسوب می‌شود که از فضای بی‌ثبات کشور استفاده کرده و در بستر خلاء ناشی از منازعات سیاسی گروه‌های سه‌گانه در طلب قدرت به فعالیت پرداخته است. در افغانستان موضوع کاملاً متفاوت است.

در این جامعه به‌شدت سنتی و اهمیت فزاینده دو عنصر مذهب و قومیت در تعیین چشم‌اندازها و رفتارها، تفکرات منسوب به القاعده در شکل حداکثر و گروه القاعده در چهارچوب حداقل، در بطن تعاملات اجتماعی رشد کرده و حیات یافته است. از

زمان هجوم نیروهای ارتش سرخ به افغانستان، افراد و ترتیباتی که امروزه هسته اصلی گروه القاعده را حیات می‌دهند برای مبارزه علیه کمونیسم و شوروی شکل گرفت و در جامعه ریشه دواند. این گروه و تفکرات آنان در طی ده سال مبارزه علیه ارتش سرخ، خصلتی کاملاً نهادینه در جامعه یافت و حضور و ایدئولوژی‌ش کاملاً در تاروپود جامعه و مناسبات اجتماعی رسوخ کرد. در همین چهارچوب نیز می‌بایستی به پدیده طالبان و طالبانیسم توجه کرد. طالبان به عنوان نماینده بخشی از جامعه افغانستان به صحنه آمد و در طی مبارزات درون اجتماعی و با توجه به موقعیت پایگاه اجتماعی خود در افغانستان اعتبار و مشروعیت یافت. رهبری دموکرات حاکم بر کاخ سفید و ساختارهای متفاوت قوه مجریه در تطابق با نظرات اعضای کنگره امریکا، افغانستان را با توجه به این مؤلفه‌ها، آوردگاه رویارویی با پدیده تروریسم مطرح ساختند و به طراحی استراتژی با توجه به این واقعیت پرداختند. در چهارچوب این استراتژی است که نوع تسلیحات و نوع نیروهایی که باید برای مبارزه با تروریسم به کار گرفته شوند، نیازمند تغییر شدند. امریکا در افغانستان با جنگ‌های غیرمتمقارن روبرو است و بنابراین نیازمند شکل متفاوتی از نیرو و ادوات برای توفیق در این نوع جنگ‌ها است.

دشمن حیاتی امریکا امروزه کشورهای بزرگ و رقبای تاریخی نیستند در حالی که هویت نظامی، ترکیب نیروها و بدنه تسلیحاتی امریکا برای رویارویی با بازیگران دولتی و قدرت‌های بزرگ حیات یافته است. در کنار این مهم، دگرگونی درحوزه جغرافیایی سبب شده است که پاکستان به یک‌باره از جایگاهی شامخ در رابطه با رویارویی با تروریسم و محوریت جغرافیای افغانستان در استراتژی باراک اوباما به دست آورد. دولت پاکستان اصولاً در ایالت‌های سرحدات شمال غربی، بلوچستان و مناطق قبیله‌نشین مجاور سرزمین افغانستان از حضور محدود برخوردار است. پاکستان به همین دلیل از کنترل مرزهای خود در افغانستان ناتوان است. این به معنای آن است که نیروهای مبارز القاعده و طالبان که با امریکا و دولت مرکزی در افغانستان در حال نبرد هستند از پشتوانه لجستیکی در عقب نیروهای خود رد پاکستان به لحاظ "باز بودن"

مرزها برخوردار هستند. این مهم از یک سو قابلیت فراوان مانور، حمله و عقب‌نشینی به نیروهای حاضر در محیط عملیاتی افغانستان علیه نیروهای غربی می‌دهد و از سویی دیگر برای جنگجویان در افغانستان، اطمینان خاطر از پشت جبهه و عدم دغدغه از حمله از عقب از داخل پاکستان به وجود می‌آورد. علت دیگر اهمیت پاکستان در استراتژی نظامی جدید امریکا و اینکه چرا تأکید فراوان بر تقویت نیروهای ویژه و هواپیماهای بدون سرنشین از قبیل "درون" است. قدرت یافتن نیروهای مخالف امریکا از قبیل نیروهای طالبان در پاکستان و بالأخص در مناطق قبیله‌ای، استان سرحدات شمال غربی، بلوچستان و بخش‌هایی از ایالت پنجاب می‌باشد. نیروهای طرفدار طالبان و گروه‌های داخلی و بومی طرفدار القاعده از چنان قدرتی برخوردار گشته‌اند که دولت مرکزی پاکستان در اوایل سال و قبل از فشار شدید امریکا موافقت کرد که در منطقه دره سوات در صورتی که نیروهای القاعده و طالبان با نیروهای مرکزی نبرد نکنند آنان می‌توانند قوانین خاص خود و مورد علاقه خود را پیاده سازند که بسیاری از آنان در تعارض با قوانین مدنی و جزایی کشور بودند. آنچه به پاکستان در استراتژی جدید امریکا در رابطه با افغانستان اهمیت فراوان داده است این می‌باشد که نیروهای طالبان و القاعده به یارگیری و تأمین کادرهای نظامی و رزم‌جویی خود از بین دانش‌آموزان در مدارس که به تعلیم اصول مذهبی مشغول هستند اقدام می‌کند. در واقع دانش‌آموزان این مدارس که تحت کنترل مالی، اجرایی و اداری گروه‌های مذهبی هستند، هسته اصلی و منبع مهم نفرگیری محسوب می‌شوند. پاکستان به علت اینکه از نقطه نظر لجستیک و نفرگیری محسوب می‌شوند. پاکستان به علت اینکه از نقطه نظر لجستیک و نفرگیری، جغرافیای کلیدی برای مبارزین ضد امریکایی و غربی در افغانستان می‌باشد با توجه به اینکه طالبان به یک گروه فعال و تأثیرگذار در بخش‌هایی از پاکستان تبدیل گشته است این کشور از اهمیت فراوان برای امریکا برخوردار است. به همین روی امریکا صحبت از استراتژی افغانی پاکستانی می‌کند.

۲- شیوه رویارویی با خطر. عملیات مستقیم تروریستی در خاک امریکا به وسیله افراد منسوب به القاعده و حمایت دولت طالبان در افغانستان از حضور گروه القاعده در خاک افغانستان و رودرویی سربازان امریکا و مبارزین طرفدار القاعده در خاک عراق، طراحان نظامی و سیاست خارجی امریکا را بر این نکته راسخ نمود که استراتژی "جنگ با تروریسم" از اصالت مفهومی و از صحت هنجاری برخوردار است. با توجه با این واقعیت بود که چهارچوب اصلی متناسب تئوریک طراحی گشت. بودجه نظامی که برای از بین بردن خطر متوجه امریکا، مشخص شد و نوع سلاح‌ها و ترکیب نفراتی که لازم است در چهارچوب جنگ با تروریسم استفاده شوند معین گردید. اما از نظر طراحان نظامی، سیاسی در دولت باراک اوباما اقدامات و برنامه‌های تدوین شده در دوران هشت‌ساله جورج دبلیو بوش دارای کاستی‌های فراوان بودند. از نظر تیم باراک اوباما توجه کمتری به ابعاد دیگر چرایی شکل گرفتن، قدرت یافتن و موفقیت این گروه عملیات آنها شد. امریکا توجه کافی به ظرفیت‌های اقتصادی، ابزار فرهنگی، توانمندی‌های اجتماعی و برجستگی‌های سیاسی در اختیار برای درهم شکستن القاعده و طالبان نگاشت و نگاه تک‌بعدی باقی ماند. در دوران جورج دبلیو بوش، درصد کمتری از بودجه تخصیص داده شده به افغانستان معطوف به تعلیم نیروهای نظامی بومی و بودجه بسیار قلیلی برای بهبود وضع اقتصادی، استحکام بخشیدن به ساختار قدرت سیاسی و از بین بردن دغدغه‌های اجتماعی مردم شد. باراک اوباما اعلام کرد که می‌بایستی نگاه چندبعدی به معضل تروریسم برخاسته از اقدامات القاعده و طالبان شود و به همین روی امریکا در یک رویارویی چندلایه‌ای باید وارد شود که از یک سو بایستی ریشه‌های قدرت‌یابی القاعده و طالبان که همانا فقر، عقب‌ماندگی اقتصادی، فساد سیاسی و مناسبات کهنه و انسان‌ستیز اجتماعی است به چالش گرفته شود که این نیازمند تخصیص بخشی از بودجه نظامی و از سویی دیگر می‌بایستی در میدان عملیات گروه‌های القاعده و طالبان را با سلاح‌های متناسب شیوه جنگ آنان به نبرد فراخواند. به همین روی در بودجه نظامی ۵۳۴ میلیارد دلاری پیشنهاد شده برای سال ۲۰۱۰ افزایش

بودجه فراوانی برای برنامه‌هایی که اهمیت فراوان برای مبارزه علیه اقدامات شورشیان در عراق و افغانستان و پاکستان دارد اختصاص داده شده است.^{(۲۰)(۲۱)(۲۲)} در چهارچوب این مجموعه تفکرات بود که مفهوم تک‌بعدی "جنگ با تروریسم" از واژگان حاکم در وزارت دفاع، کاخ سفید و وزارت خارجه خارج شد و مفهوم "مبارزه با تروریسم" که چندوجهی است به کار گرفته شد. با توجه به این واقعیات است که ضرورت بالابردن توانمندی‌ها، به‌کارگیری تاکتیک‌های ضدشورش و تغییر اولویت‌های وزارت دفاع به‌وجود آمد. دولت باراک اوباما بر این اعتقاد است که خطر از سوی قدرت‌های بزرگ نیست که در آینده نزدیک، تهدید محسوب شوند بلکه رویارویی با جنگ‌های غیرمتقارن است که یک سوی آن بازیگران و گروه‌های غیردولتی هستند. در همین راستا بود که امریکا به روسیه، پیشنهاد کاهش زرادخانه هسته‌ای را داد که موافقت شد. امریکا با توجه به اینکه خطر را از سوی تروریسم می‌یابد، و بازیگران مطرح را تهدید محسوب نمی‌کند، صحبت از این کرده است که درصدد کاهش بودجه سامانه دفاع ضد موشکی است. در همین راستا طراحان بودجه نظامی، خواهان افزایش فزاینده نیروهای زمینی و سپاه تفنگ‌داران و نیروهای ویژه هستند که ستون‌های اصلی نبردهای غیرمتقارن می‌باشند. تغییر در بودجه نظامی، تغییر در اولویت‌ها و نوع تسلیحات و نفرات در کوتاه‌مدت و بلندمدت گریزناپذیر هستند، چرا که شرایط بین‌المللی، مناسبات سیاسی در داخل امریکا و ماهیت تعامل بین کنگره و کاخ سفید، به طور مداوم در حال جابجایی است که این به‌دنبال خود ضرورتاً درک متفاوت استراتژیک را به‌وجود می‌آورد.

دستاورد

شرایط محیط عملیاتی در افغانستان و واقعیات حاکم بر پاکستان، امریکا را متوجه این واقعیت ساخته است که این کشور برای رویارویی با خطراتی که امروزه منافع حیاتی را تهدید می‌کند نیاز به تحول بینشی در تعریف فضای بین‌الملل و تغییر در نوع و کیفیت

ابزار مبارزه است. این به معنای آن است که جایگاه بعضی از گروه‌ها و بخش‌های اجتماعی در مناسبات قدرت در داخل کشور دچار تحول می‌شود. با درک این مسئله است که دولت باراک اوباما تلاش را بر این قرار داده است که استراتژی امریکا برای سال‌های پیش رو در چارچوب این مهم شکل بگیرد که خطر عمده متوجه امریکا، تروریسم است و در نتیجه باید استراتژی نظامی در رابطه با این پدیده هویت یابد. بودجه سال ۲۰۱۰ با توجه به این مهم است که دربرگیرنده تفاوت‌های اساسی در رابطه با تعداد نفرات نیروهای چهارگانه و نوع تسلیحات مورد نیاز در مقام مقایسه با گذشته است. ❖

پی نوشت‌ها:

1. Fiorina, Morris P. "The Darkside if Civic Engagment" in *Civic Engagment in American Democracy*, Theda Skocpol and Morris P. Fiorina, eds, Washington, D.C: Brookings Institution, 1999, p. 411.
2. Rosenthal, Alan, *The Decline of Representative Democracy*, Washington, D.C: Congressional Quarterly, 1998, p.9..
3. Will, George, *Restoration: Congress, Term Limits and Recovery of Deliberative Democracy*, New York: Free Press, 1992, p.101.
4. Burke, Edmund, *Burk's Politics*, Ross J.S.Hoffman and Paul Levack, eds, New York: Alfred Knopf, 1949 [1755-1666], p.115.
5. Putnam, Robert D. Susan J.Pharr and Russel J. Dalton, "Introduction: What's Troubling the Trilateral Democracies?" In *Disaffected Democracies*, Susan J. Pharr and Robert D. Putname, eds, Princeton: Princeton University Press, 2000, p. 265.
6. Pupkin, Samuel H. *The Reasoning Voter*, Chicago: Chicago University press 19921, p.99.
7. Citrin, Jack, "Comment: The Political Relevance of Trust in Government", *American Political Science Review*, Vol. 68, 1974, p. 973.
8. Gross, Martin L, *The Political Racket: Deceit, Self Interest and Corruption in American Politics*, New York: Ballatine Books, 1996, p. 205.
9. Murphy, Thomas P. *Pressures Upon Congress: Legislation by Lobby*, Woodbury, N.Y: Barron's Educational Series, 1963.
10. Ripley, Randall, B. and James M. Lindsay, eds, *Congress Resurgent: Foreign and Defense Policy on Capitol Hill*, Ann Arbor: University of Michigan Press, 1993.
11. Morgenthav, Hans J. *In Defense of the National Interest: A Critical*

Examination of American Foreign Policy, New York: Knopf, 1951, p. 245.

12. Rosenau, James N, "Patterned Chaos in Global Life: Structure and Process in the Two Worlds or World Politics", *International Political Science Review*, Vol. 9. 9, October 1988, p.357.

13. Nye, Joseph S. "Redefining the National Interest" *Foreign Affairs*, Vol. 78, No. 4, July/ August, 1999, pp.22-35.

14. Carter, Ashton, B.John M.Deutch and Philip Zelikow, "Catastrophic Terrorism: Tackling the New Danger", *Foreign Affairs*, Vol. 77, No. 6, November/December 1998, pp. 80-94.

15. O, Hanlon, Michael, "Obama's Defense Budget Gap," *Washington Post*, June, 10, 2009.

16. Walker, Jack H., "The Origins and Maintenance of Interest Groups in America", *American Political Science Review*, Vol. 77, June 1983, p. 391.

17. Carter, Aston B. and William J.Perry, *Preventive Defense: A New Security Strategy For America*, Washington, D.C.: The Brookings Institution press, 1999.

18. Drew, Cristopher and Elisabeth Bumiller, "Military Budget Reflects a Shift in U.S Strategy", *New York Times*, April 6, 2009. Bruno, Grey, "Defense Spending During Economic Crisis",

19. Publication/ 2009/04/16

20. Synder, Richard C. H.W.Bruck and Burton Sapin, *Foreign Policy Decision Making (Revisited)*, New York: Palgrave, 2002, P{.60.

21. Sprout, Hand Sprout, M.a"Environmental Factors in the Study of international politics" in J.Rosenau, ed: *International Politics and Foreign Policy: A Reader in Research and Theory*, New York, The Free Press, 1969, p.48.

22. Gerstein, Dan,"Obama's Defense Budget Battle", W.w.w.Forbescom. 2009/04/14.